

۶ شهریور ۱۳۹۷ - شماره: ۹۹

مقاله‌ها

پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی

دست‌آورد چند هزار ساله‌ی حیات انسان

نویسنده مقاله:

محمد حسین. خ

توجه: دیدگاه درج شده دیدگاه ارسالی توسط یکی از کاربران است و لزوماً دیدگاه این دفتر محسوب نمی‌شود.

بسم الله الرحمن الرحيم



دستاورد چند هزار ساله‌ی حیات انسان

محمد حسین. خ

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ (بقره/ ۳۰)

با نگاهی به تاریخ چندین هزارساله‌ی حضور بنی‌آدم بر روی زمین، می‌بینیم که سراسر تاریخ مشحون از نتایج نبرد بین دو نیروی شیطانی و رحمانی در درون و برون بنی‌آدم است؛ از یک سو انبیا، اوصیا و اولیای الهی با تکیه بر عقلانیت و اندیشه و تدبیر، وی را به سمت عبودیت خداوند و رستگاری دنیا و آخرت می‌خوانند و از دیگر سو، جنود شیطان با دستاویز قرار دادن هواهای نفسانی، وی را به سوی تباهی و شقاوت می‌رانند. متأسفانه به شهادت قرآن و گواهی تاریخ، انسان بیش از آن که ملازم عقل باشد و در پرتوی انوار وحی، رهرو راه هدایت گردد، در پی وسوسه شیطان، علم مخالفت با انبیا، اوصیا و اولیای الهی برافراشته و پای در منجلاب فساد و تباهی گذاشته و از این رهگذر، هلاکت در دنیا و شقاوت در آخرت را برای خویش رقم زده است.

این شیوه‌ی ناصواب و طریق نامیمون، تا زمان واپسین پیامبر الهی، نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ادامه یافت و خناسان حيله‌گر پس از رحلت آن بزرگوار در اندک زمانی امت را از صراط مستقیم به انحراف کشاندند.^۱ این انحراف عظیم، در نتیجه‌ی جایگزین نمودن این اصل که «تشکیل حکومت تنها شایسته‌ی خلیفه‌ی خدا بر زمین است»، با عقایدی نامعقول و مستند به احادیثی خودساخته به وجود آمد که به تناسب وضعیت غاصبان و جائرانی که به حيله و تزویر، یا به زور شمشیر، یا زر و سیم و یا هر سه به حکومت می‌رسیدند تغییر می‌یافت؛ عقاید فاسد و بی‌پایه‌ای که از یک‌سو به حکومت ظالمان مشروعیت می‌بخشید و منافع و مطامع عالمان درباری و متملق را تأمین می‌کرد و از سوی دیگر پرده‌ای می‌شد بر چشم خرد مقدس‌مآبان متعصب و در نهایت، غل و زنجیری بود بر دست و پای آزاداندیشان و خردمندانی که کژی‌ها را می‌دیدند و راه از چاه باز می‌شناختند. جناب علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی، این شرایط را چنین توصیف می‌فرماید:

«... اما ای دریغ که چون [پیامبر صلی الله علیه و آله] به سوی خداوند فرا خوانده شد و اجابت کرد، بیشتر آنان به آن دو تمسک نجستند؛ چراکه پنداشتند کتاب خداوند برای آنان کافی است و آنان را به عترت و اهل بیت پیامبرش حاجتی نیست! پس قدر عترت و اهل بیت او را از یاد بردند و جای آنان را گرفتند و این‌جا بود که گمراهی امت آغاز شد و سیل بدبختی‌شان به راه افتاد! آیا خداوند در کتاب خود، با آنان عهد نکرده بود که از هدایت او پیروی کنند تا بدبخت نشوند؟! و پیامبرش در سنت خود، با آنان عهد نکرده بود که به کتاب خدا و عترت و اهل بیتش در آویزند، تا گمراه نگردند؟! پس چه شد که عهد خدا را از یاد بردند و عهد پیامبرش را زیر پا نهادند؟! هرآینه بی‌گمان آنان خطاکاران بودند. پس از آن بود که این امت، مانند گله‌ی سرگردانی شد که چوپان خویش را از دست داده باشد و گرگان ندانند که از کدامین سوی آن، دریدن آغاز کنند! مردم در تاریکی فرو رفتند و دسته‌دسته از دین برگشتند. سنت‌ها فراموش شدند و بدعت‌های تباه‌کننده رخ نمودند. اسلام جوان، چونان جامه‌ی چرمینی که وارونه بر تن نمایند باژگون گردید، تا آن‌جا که مردم به جاهلیت نخستین خویش بازگشتند و شیوه‌های

۱. با مطالعه و تدبر و اندیشه در تاریخ هزار و چهارصد ساله‌ی اسلام، به روشنی پیداست که طبق وعده‌ی تخلف‌ناپذیر خداوند در قرآن کریم که به‌حق پیش‌گویی و از مصادیق اعجاز قرآن است، هیچ‌گاه دشمنان خارجی و کفار و معاندین قادر نبوده‌اند از بیرون و با مبارزه‌ی نظامی، به امت اسلامی و دین مبین اسلام، خدشه‌ای وارد کنند. هر شکستی که به مسلمین وارد شده‌است، نتیجه‌ی غفلت ایشان و رسوخ دشمنان در بدنه‌ی مسلمانان و خیانت منافقان داخلی بوده و هست. این سنت خداوند اکنون نیز جاری است. ﴿وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا﴾ (الإسراء/ ۷۷): ﴿فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا﴾ (فاطر/ ۴۳)؛ اما متأسفانه به دلیل دور افتادن خواص و عوام جامعه از قرآن، جز اندکی، از این سنت الهی غافل‌اند و دشمنان دیرینه را به چشم دوست می‌نگرند.

مرده‌ی جاهلی را زنده کردند. حسن را به صلح واداشتند و حسین را به جنگ و فرزندانشان پاک حسین که به عدالت فرمان می‌دادند را یکی پس از دیگری مقتول ساختند و به جای آنان کسانی را برگماشتند که بهره‌ای از قدر آنان نداشتند...»^۱

به مرور، در نتیجه‌ی دسایس گرگ‌های پنهان شده در لباس میش، قرآن و آموزه‌های ارزشمند آن از زندگی و اندیشه و رفتار مسلمین رخت بریست و احادیث جعلی «یهود و نصارا»، تحت عنوان «سنت» جای‌گزین اسلام راستین گردید؛ امت اسلام چندپاره شد و هر گروه به امید هدایت، دنباله‌روی صاحب ادعایی شدند؛ آن‌جا که جای بیعت و حمایت و جان‌فشانی و رشادت بود، خاموش نشستند و نظاره کردند و آن‌جا که باید دوری می‌گزیدند و خاموش می‌نشستند، با سر در معرکه، بل «مهلکه» فرو افتادند.

انتظار اولیای خدا و غفلت امت

با اندکی کاوش در روایات رسیده از اهل بیت پیامبر صلوات الله علیهم می‌بینیم که همه‌ی آن بزرگواران، به رغم سکوت ظاهری و پرداختن به مباحث علمی و دینی، همواره پند می‌داده‌اند و منتظر بوده‌اند تا شاید امت اسلامی از خواب غفلت بیدار شوند و گرد ایشان جمع آیند، تا زمینه‌ی تحقق حکومت دین فراهم گردد و در پرتو انوار هدایت خلیفه‌ی خدا، کوه‌ی خاکی از لوث عبودیت شیطان تطهیر و به عبودیت رحمان مزین گردد؛ چنان‌که علی ابن موسی الرضا علیه السلام هنگامی که در اثنای عزیمتش به خراسان به نیشابور رسید و در برابر جمعیت انبوه علاقه‌مندان قلم به دست قرار گرفت و عطش ایشان را برای ثبت سخنانش مشاهده نمود، با کنایه‌ای ابلغ من التصریح این انتظار خویش را با صدای بلند اعلام نمود، اما جمعیت فقط لذت بردند و نوشتند و روایت کردند! این روایت و روایات مشابه نشان می‌دهد که اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله، کمال آمادگی را جهت قیام علیه حکام جبار و طاغوت‌های زمان داشته‌اند، اما از وجود

۱. نامه ۱۱

۲. سال‌هاست که علما و روحانیون شیعه حدیث معروف «سلسلة الذهب» (کلمة لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی؛ بشرطها و شروطها و أنا من شروطها) را با آب و تاب و تکریم و تقدیس فراوان نقل می‌کنند؛ اما تا کنون ندیده‌ام حتی یک نفر در این سخن ارزشمند، به خصوص فراز آخر آن (که نحوه‌ی رفتار علی ابن موسی، صلوات الله علیه، در ذکر آن نیز قابل تأمل و اندیشه است) بیندیشند و با غوص در آن نکته‌ای مهم را دریابند که به تکالیف امروز ما مربوط می‌شود؛ هنگامی که حدیث یا روایتی، نتیجه‌ای عملی برای ما در بر نداشته باشد، ذکر سلسله‌ی طلایی آن چه سودی دارد؟ دادن آب و تاب و افزودن شاخ و برگ چه دردی از مسلمین دوا می‌کند؟ در واقع علی ابن موسی، صلوات الله علیه، مظلومانه و دردمندانه، امت را به بیداری از خواب غفلت و قیام در برابر طاغوت دعوت می‌کند؛ اما دریغ، خوابی که در نتیجه‌ی خو کردن به دنیا و غرق شدن در روزمرگی بر چشم خرد جماعت مستولی شده، بسیار عمیق‌تر از آن است که به این راحتی رهاشان کند؛ اگر آن جمعیت قلم به دست، همراه با نوشتن، اندکی به فحوای سخن ایشان اندیشیده بودند، قطعاً اقدامی می‌کردند که در نتیجه‌ی آن نه اثری از مأمون و دستگاه طاغوتی اش می‌ماند و نه کم‌تر از دو سال بعد در سوگ فرزند پیامبرشان خاک ماتم بر سر می‌ریختند!

یارانی واجد ایمانی راسخ، معرفتی عمیق و عهدی استوار محروم بوده‌اند و لذا سکوت و تقیه را بر قیام بی‌فایده و ابتر ترجیح داده‌اند.

امام منتظر یا امام منتظر؟

پس از آن‌که به تعبیر حضرت علامه هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی «جباران از پی جباران و سفیهان از پی سفیهان و فاسقان از پی فاسقان و بدعت‌گذاران از پی بدعت‌گذاران بر امت مسلط شدند و هر یک به اندازه‌ای بر اموال و انفس آنان دست بردند و به هیچ یک از امامان عترت و اهل بیت پیامبر فرصت ندادند تا چندی دو پای خویش را بر جای خویش استوار دارند و کام خشکیده‌ی مظلومان را از پیمانه‌ی عدالت سیراب سازند! هر یک با ترفندی، برای خود مشروعیت یافتند و برای آنان معذوریت ساختند و آن‌گاه سوار بر اژابه‌ی قدرت، بر اول و آخر امت تاختند و دین خدا را در سرایشی نابودی در انداختند و در این میان، مردم نادان که همواره تاوان سنگین نادانی خویش را پرداخته‌اند، برخی ظالمان را بر ضد برخی دیگر یاری رساندند و حکومت ظلمی را بر جای حکومت ظلمی نشانده‌اند، با گذر زمان و دور شدن امت از عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و عترت وی، آموزه‌ها، ارزش‌ها و آرمان‌های دینی دگرگون شد؛ مهم‌ترین مسائل شرعی به حاشیه رفتند و جزئی‌ترینشان اهمیتی چند برابر یافتند؛ برخی از عالم‌نمایان، برای حکومت طواغیت فلسفه‌ها بافتند و دانش‌ها آفریدند و حدیث‌ها جعل کردند. مسلمانان عافیت طلب شدند و به وجود حکومتی که در سایه‌ی آن به داد و ستد و معاملاتشان برسند و دنیایشان را تأمین کنند دل خوش کردند که البته همان هم میسر نشد! روح اسلام از کالبد مسلمین رخت بر بست و پوسته‌ای ماند بی‌خاصیت، شامل آداب و رسوم و ظواهری بی‌مفهوم که آیندگان از گذشتگان به ارث می‌بردند و پسران از پدران و دختران از مادران می‌آموختند؛ «عقلانیت» جای خود را به «احساسات» داد؛ عالمان و فقیهان، انحصارطلبانه، پرده‌داران کعبه‌ی دین شدند و مردم، چشم و گوش بسته، مطیع و منقاد ایشان و بی‌نیاز از کسب معارف دینی و علوم قرآنی؛ اندک اندک، قرآن از متن به حاشیه رانده شد و به بهانه‌ی «گناه کبیره‌ی تفسیر به رأی» غبارنشین گوشه‌ی طاقچه‌ها گردید.

در این میان برخی از عالمان کمر همت به حفظ منابع اصیل اسلام و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بستند و با تلاش شبانه روزی و خستگی ناپذیر، بر حفظ و حراست از میراث آن حضرت اهتمام ورزیدند، اما چیزی که می‌توان بر آنان خرده گرفت، از یک سو غفلت از قرآن و دور افتادن از آموزه‌های اصیل آن و از سوی دیگر نپرداختن به عامل اصلی مشکلات و اهتمام نورزیدن به تزکیه و تعلیم و تربیت جامعه در جهت پذیرش ولی خدا بود. آنان نیز چون آحاد جامعه، هدف اصلی بعثت انبیای الهی را که همان

«عدالت» است از یاد بردند و کارکرد دین را محدود به عبادات شخصی و تنظیم روابط اقتصادی و اجتماعی مردم نمودند و زمینه‌سازی حکومت خلیفه‌ی خدا را به خدا و ولی وی سپردند؛ **﴿فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ﴾** (مائده / ۲۴).

اسلام و جامعه‌ی اسلامی در مهجوریت قرآن و غربت اهل بیت

بی‌تردید اگر همت و تلاش عالمان و سکان‌داران کشتی دین بر این مسیر بود که ابتدا «خود» به صفات متقین متصف شوند و سپس افراد پیرامون خود، از خانواده و دوستان و شاگردان و در نهایت سایر افراد جامعه را این‌گونه تربیت نمایند^۱ و به جای نشستن در جایگاهی که جای ایشان نبود، زمینه را برای قرار گرفتن خلیفه‌ی خدا در جایگاه خویش فراهم کنند، شاهد جامعه‌ای متفاوت با آنچه هست بودیم؛ جامعه‌ای عزتمند و توحیدی که اندیشه، گفتار و رفتار مردمش تبلور آیات قرآن بود و تجلی کلمه‌ی توحید، اما متأسفانه چنان‌که در کلام علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی آمده است، آنان «قدر عترت و اهل بیت او را از یاد بردند و جای آنان را گرفتند»^۲ و در نتیجه‌ی این ظلم آشکار بود که عالمان و فقیهان که هدف را از یاد برده بودند یا شاید اصلاً بدان واقف نبودند، به تعمق در علوم گوناگونی پرداختند که نه دردی از دین مردم دوا می‌کرد و نه مرهمی برای زخم دنیایشان فراهم می‌نمود؛ برای هر عمل جزئی مانند گرفتن ناخن و قضای حاجت اعمال و اورادی فراهم گردید؛ شقوق مختلف برای هر فعلی تراشیده، جوانب و زوایای آن به دقت بررسی و احکام لازم استخراج شد؛ پرداختن به ادعیه و اذکار و اوراد دارای ثواب‌های حیرت‌انگیز جای اندیشه و زهد و تقوا را گرفت؛ عترت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که جایگاهشان رهبری و حکومت بود و رسالتشان کما کان اجرای احکام الهی در جامعه، رافع حوائج کوچک و بزرگ امت شدند؛ مریضی را شفا دهند؛ دیون بدهکاری را پرداخت نمایند؛ گرفتاری را از بند برهانند و در نهایت شفیع روز جزا باشند برای محبانی که به امید شفاعت ایشان، خود را بی‌نیاز از ایمان راسخ و عمل صالح می‌دانستند. تصور چنین جایگاهی برای مهدی علیه السلام از گذشته تا کنون مانعی برای ایجاد تصویری صحیح و منطبق با قرآن از حکومت وی بوده و هست.

این اعتقادات نامعقول و ویران‌گر، خرافات کهنه و منسوخ شده‌ی اهل کتاب بود که با دسایس شیطانی به عنوان باورهای انکارناپذیر دینی به اسلام وارد شد و متأسفانه در نتیجه‌ی تلاش‌های صادقانه و

۱. راهی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای ترویج دین خدا طی کرد و بنا به فرمایش قرآن: **﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾** (الأحزاب / ۲۱)؛ قابل توجه است که «اسوه» بودن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، تنها برای عوام و در امور عبادی و اخلاقی نیست، بلکه شامل خواص و در امور اجتماعی نیز می‌شود؛
۲. نامه ۱۱

خالصانه‌ی مؤمنین(!) آب و رنگ اسلامی گرفته، شاخ و برگ داده و به خلق الله قالب شده بود. این گونه بود که اسلام کارآیی خود به عنوان دینی پویا، آزاده‌پرور، انسان‌ساز و عدالت‌گستر را از دست داد و به عامل رکود و تخدیر بدل گشت! عالمان و فقیهان، توجیه‌گر وضع موجود گردیدند و بیش از آن که پیشرو هدایت باشند، دنباله‌رو خواست مردم شدند!^۱ دیگر کسی به تشکیل حکومت دینی - که تحقق جامع و کامل اسلام واقعی در سایه‌ی آن امکان‌پذیر بود - نمی‌اندیشید و برنامه‌ای برای آن نداشت؛ لذا حکام و خلفا و پادشاهان بسیاری آمدند و رفتند و علما همچنان سرگرم بحث و مجادله بر موضوعاتی گاه بسیار جزئی و کهنه بودند که تبیین و ابهام‌شان علی السویه بود! شب بیداری‌ها کشیده و کتاب‌ها نوشته و کتابخانه‌ها انباشته شد؛ اما دریغ از درمان دردی از مسلمین ستم‌کش و مظلومی که زیر سم اسبان و چکمه‌ی سپاهیان طاغوت به خواری و مذلت جان می‌سپردند.

بندگی رحمان یا بردگی شیطان؟

اکنون هزاران سال از خلقت آدم و قرن‌ها از بعثت خاتم انبیا صلی الله علیه و آله و سلم می‌گذرد و نبرد میان جنود رحمان و جنود شیطان همچنان جاری است؛ اولاد آدم به رغم نهیب عقل (پیامبر درون) و تبشیر و انذار پیامبران برون، بیش از پیش گوش به وسوس شیطان سپرده و گام در وادی ضلالت نهاده‌اند؛ بشر هر راهی را که برای نجات از هزارتوی ظلمت و تباهی می‌شناخته، آزموده است و محصولی جز فرو رفتن در ظلمتی دیگر درو نکرده است؛ امیدها به یأس و شادی‌ها به اندوه بدل گشته؛ انسان غربی، در لابه‌لای چرخ‌های صنعت و فناوری، همچون قطعه‌ای از این ماشین عظیم، نقشی را که برایش تعریف شده است، مکرر ایفا می‌کند و همچنان در مسیری بسته می‌چرخد تا فرسوده شود و جای خویش را به قطعه‌ای نو بسپارد، بی‌آن‌که بداند که چیست؟ کیست؟ از کجا، به کجا و برای چه آمده است و به کجا خواهد رفت؟ و حاصل این چرخه‌ی بی‌پایان که نام «زندگی» بر خود دارد، انباشته شدن ثروت انگشت‌شمار انسان‌نمایی است که حلقه‌ی بندگی شیطان به گوش و طوق بردگی وی به گردن دارند.

انسان شرقی، اما، بیچاره‌تر و درمانده‌تر، مبهوت ظاهر فریبنده‌ی غرب، بیهوده برای تشبّه به آنان تلاش می‌کند و جز ناکامی و ذلت بهره‌ای نمی‌برد.

هر گوشه‌ی کره‌ی خاکی را که می‌نگری، یا از فساد و بی‌عفتی و شهوت‌رانی آکنده است، یا از قتل و کشتار و سُبُعیت و یا از هر دو! امروز به معنای واقعی ﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ﴾

۱. به عنوان نمونه طی سال‌های اخیر، پس از بالا گرفتن بحث در مورد قمه زنی که جدا از نامعقول بودن، دستاویز دشمن برای ضربه زدن به مسلمین شده بود، حقیر به وضوح دیدم برخی از مراجع تقلید شیعه در پاسخ به استفتاء در این مورد، جانب احتیاط را نگه داشته، به جای تصریح در حرمت آن، پاسخ داده‌اند: «بهتر است انجام نشود!»

لِيَذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (روم ۴۱) و این است حاصل و نتیجه‌ی هزاران سال زندگی فرزندان آدم بر کره‌ی خاکی!

آیا بعد از آن که انسان عصاره‌ی «شجره‌ی الرِّقْم» عمل خویش را از ظلم و جور و فساد و تباهی و قتل و سبعیت، چشیده، بل به مصداق «شُرْب الهیم» سر کشیده است، زمان تحقق «لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» فرا نرسیده است؟ آیا خداپرستان و تقواییشان را زمان آن نرسیده است که به جست و جوی آثار تحقق وعده‌های خداوند «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» (قصص/ ۵)؛ «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لِيَدْلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا» (نور/ ۵۵) قیام کنند؟ آیا زمان آن نرسیده است که عالمان و فقیهانی که صدها سال است امت سرگشته‌ی اسلام را در بی‌راهه‌ها و پرتگاه‌های مادی و معنوی، این سو و آن سو برده و ذلت و بدبختی را برایشان رقم زده‌اند؛ دانشمندانی که با تکیه زدن بر جایگاهی که «جایگاه» ایشان نیست، خواسته یا ناخواسته دستی در گسترش ظلم و بی‌عدالتی و ریختن خون بی‌گناهان و تحقق اراده‌ی شیطان بر زمین داشته و انسان را به موجود دهشتناکی بدل کرده‌اند که «يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ» و مقدس مآبان متوهمی که خود و باورها و تصورات خود را معیار حق می‌دانند و هر اندیشه و نظر مخالفی را چشم و گوش بسته، می‌رانند و می‌کوبند و تکفیر می‌کنند، به خود آیند و چشم به روی آفتاب حقیقت بگشایند و گوش به ندای عقل بسپارند؟ «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَ لَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ» (حدید/ ۱۶)؛ «آیا برای اهل ایمان وقت آن نرسیده که دل‌هایشان برای یاد خدا و قرآنی که نازل شده نرم و فروتن شود؟ و مانند کسانی نباشند که پیش از این کتاب آسمانی به آنان داده شده بود، آن گاه روزگار [سرگرمی در امور دنیا و مشغول بودن به آرزوهای دور و دراز] بر آنان طولانی گشت، در نتیجه دل‌هایشان سخت و غیر قابل انعطاف شد، و بسیاری از آنان نافرمان بودند.»

آیا این همه ظلم و بی‌عدالتی و قتل و خونریزی، کافی نیست تا به خودآیین و ندای «مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ» را بشنویم که چون پدری دل‌سوز و هدایت‌گری مهربان ما را به ایمان به خداوند و پذیرش حکومت خلیفه‌اش مهدی فرا می‌خواند:

«هان، ای مردمان! به من بگویید! تا به کی باید مانند سیاه‌مستان، از راست به چپ و از چپ به راست بلنگید، تا آخر الأمر بفهمید که راست و چپ برای شما یکسان است و در هیچ یک

عدالت نیست؟! به من بگویید! چند حکومت دیگر را باید بیازمایید و تاوان چند اطاعت دیگر را باید بپردازید، تا سرانجام دریابید که هیچ حکومتی جز حکومت خداوند، شما را به عدالت نمی‌رساند و هیچ اطاعتی جز اطاعت خلیفه‌اش، شما را از ظلم نمی‌رهاند؟! آیا این هزاران سال تجربه، بسنده نیست؟! آیا این تاوان‌های سنگین، بسنده نیست؟! آیا نمرودها و فرعون‌ها را نشنیدید؟! آیا کسرها و قیصرها را نکشیدید؟! آیا خلیفه‌ها و شاهان را ندیدید؟! آیا جمهوری‌ها و اسلامی‌ها را نیازمودید؟! پس آیا هنوز عبرت نگرفته‌اید؟! تا کجا به این زخم کهنه نمک خواهید زد؟! و تا کجا به این جنون تاریخی ادامه خواهید داد؟!... ای مردمان! آیا زمان آن نرسیده است که به اصل خویش باز گردید؟! آیا زمان آن نرسیده است که عهد خدا با پدران آدم را به یاد آورید؟! آیا زمان آن نرسیده است که امانت را به صاحبش رد کنید و حکومت را به اهلش باز گردانید؟! آیا هنوز هم به این حکومت‌های رنگ به رنگ امید دارید؟! آیا هنوز هم می‌پندارید اگر به جای زید، عمرو بر سر کار بیاید، کار سامان می‌یابد؟! چه بسیار عمروهایی که به جای زیدها بر سر کار آمدند و کار سامان نیافت؛ چراکه سامان کار از جایی دیگر بود و شما غافل بودید! پس تا به کی به امید این و آن خواهید نشست و پرچم این و آن را افراشته خواهید داشت؟!...»^۱

دیدگاه‌های دیگر از این نویسنده:

۱. مقاله‌ی «رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم؛ سرآغاز بازگشت به بت پرستی»



۱. نگاه کنید به: نامه‌ی ۱۴